

جي جي خرخون نيست

لايلاي

مترجم: زينب مهدوي پور



جی جی خرخون نیست

..... نویسنده: لایلا لی • مترجم: زینب مهدوی پور
..... مدیرگروه ترجمه: اکرم شکرزاده • ویراستار: لیلا صالحی
..... ناشر: نگاه آشنا • طراحی جلد: مجید غلامحسینی
..... صفحه آرا: استودیو جوانه • تاریخ و نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۳
..... شمارگان: ۵۰۰ نسخه • شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۸۵-۱۳۱-۵

کلیه حقوق این اثر ترجمه، متعلق به «انتشارات نگاه آشنا» می باشد و هرگونه خرید و فروش بامترجم و یا کپی از متن کتاب غیرقانونی بوده و قطعاً پیگرد قانونی خواهد داشت.

سرشناسه: لی، لایلا □ Lee, Lyla □ عنوان و نام پدیدآور: جی جی خرخون نیست/لایلا لی؛ مترجم زینب مهدوی پور؛ ویراستار

لیلا صالحی. □ مشخصات نشر: قم: نگاه آشنا، ۱۴۰۳. □ مشخصات ظاهری: ۱۴۴ ص. □ شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۸۵-۱۳۱-۵

وضعیت فهرست نویسی: فیپا □ یادداشت: عنوان اصلی: Gigishinisnotanerd. □ موضوع: داستان های نوجوانان انگلیسی--

قرن ۲۱ م. □ 1st century--Young adult fiction, English □ شناسه افزوده: مهدوی پور، زینب، ۱۳۷۰-، مترجم □ رده

بندی کنگره: PZY □ رده بندی دیویی: [ج] ۹۲/۸۲۳ □ شماره کتابشناسی ملی: ۹۹۳۳۱۰۱ □ اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

فهرست

یک.....	۹
دو.....	۱۹
سه.....	۲۸
چهار.....	۳۶
پنج.....	۴۱
شش.....	۴۷
هفت.....	۵۷
هشت.....	۶۵
نه.....	۷۱
ده.....	۷۹
یازده.....	۸۶
دوازده.....	۹۲
سیزده.....	۹۹
چهارده.....	۱۰۶
پانزده.....	۱۱۳
شانزده.....	۱۲۲
هفده.....	۱۲۹
هجده.....	۱۳۹

تقدیم به دوستانم که از دوران راهنمایی به ناچار
درگیر دیوانه بازی های من شده اند. در طی نوشتن
این کتاب نیز به یاد جمع دوستانه خودمان بودم.
- لایلالی

تقدیم به همه بچه های خلاق و هنرمندی که
هیچ وقت تسلیم نمی شن.
- پونه

یک

در گروه کُر کلاس هفتم، معمولاً بیشتر بچه‌ها با هم شروع به آوازخوانی می‌کردند، ولی من یکی مثل بقیه نبودم. فقط می‌رفتم پشت آخرین میز کلاس می‌نشستم و کلاسورنت‌های موسیقی‌ام را جلوی صورتم می‌گرفتم. بالأخره، وقتی می‌دیدم آوازخوانی کار من نیست، شروع به نقاشی می‌کردم.

هر بار که مداد را روی کاغذ می‌گذاشتم، تمام محیط اطرافم محو می‌شد و به جز خط خطی‌ها و منحنی‌های روی کاغذ، چیز دیگری نمی‌دیدم. حتی موقع کارکردن روی آخرین صفحه کتاب کامیک که راجع به دختر شهاب‌سنگی^۱ و جدیدترین شخصیت ساختگی‌ام بود، دیگر صدای بلند پیانوزدن آقای مارتین^۲ را نمی‌شنیدم. اگر شما هم مثل من و خانواده‌ام در یک شهر حومه‌ای آرام و کسالت‌بار زندگی می‌کردید و خانواده‌تان آن قدرها پول‌دار نبودند که بتوانند در زمان تعطیلات مانند خانواده‌های بعضی از بچه‌ها شما را به مناطق خنکی مثل اروپا یا کلرادو^۳ ببرند، شاید سرگرمی خاصی هم نمی‌داشتید. نقاشی تنها سرگرمی ماجراجویانه‌ای بود که مجبور نبودم حتی یک سنت هم بابت آن پردازم. شاید نمی‌توانستم به عنوان دختری با نام جی جی شین^۴، شتابان در آسمان شب اوج بگیرم، ولی می‌توانستم به عنوان دختر شهاب‌سنگی، بر فراز اهرام جیزه^۵ و برج ایفل^۶ پرواز کنم.

در این میان، ناگهان آقای مارتین، مدیر گروه کُر، داد زد و گفت: «جی جی؟ راجع به نقاشی کشیدن وسط آوازخوانی گروه کُر چی گفته بودم؟»

به محض آن که سرم را بالا آوردم، با معلم چشم‌درچشم شدم.

خوشبختانه، او هنوز پشت پیانو نشسته و هر دو دستش را روی صفحه‌کلید

1. Meteor Girl

2. Mr. Martin

3. Colorado

4. Gigi Shin

۵. pyramids of Giza: اهرام جیزه در مصر

6. Eiffel Tower

گذاشته بود. گاهی، انگار که از چیزی الهام می‌گرفت، دستش را یک‌سره روی کلیدهای پیانو می‌کشید، ولی در آن لحظه اصلاً از این خبرها نبود و می‌توانستم پیش خودم تصور کنم که چه طور نوری شبیه اشعه لیزر از شدت عصبانیت از چشمانش ساطع می‌شد.

دقیقاً در همان لحظه بود که فهمیدم همه بچه‌های کلاس به جز من ایستاده‌اند؛ پس جای تعجب نبود که آقای مارتین دوباره متوجه نقاشی کشیدنم شده بود. گفتم: «وای!» سپس سریع از سر جایم بلند شدم و کلاسور گروه‌گر را بالا آوردم و آن را جلوی صورتم گرفتم. چند نفر از بچه‌ها پشت سرم ریزریز خندیدند، ولی اصلاً سعی نکردم به کسی نگاه کنم، چون تنها کسی که از او می‌ترسیدم آقای مارتین بود، نه هم‌کلاسی‌هایم. آن‌ها چند سال پیش هم، موقعی که سعی داشتم چتری موهایم را دقیقاً شبیه مدل‌های شیک مجلات مد دریاورم، کلی من را مسخره کردند، چون مدل موهایم حسابی کج و معوج شده و از دو طرف روی گوش‌هایم ریخته بود. بنابراین این اتفاق در مقایسه با چند سال پیش اصلاً مسئله خاصی نبود.

پس از آن فاجعه، هنوز موهایم به حالت اولیه‌اش درنیامده بود؛ به همین خاطر، از آن روز به بعد همیشه هدبند می‌زدم، ولی به نظرم آن قدرها هم بد نبود، چون هدبند هم دوباره مد می‌شد، آن‌هم هدبند قرمز من که چه قدر با آن خال‌خالی‌های سفیدش جذاب و زیبا بود. تازه، با شال ابریشمی سفید و لباس‌های قرمز هم جور درمی‌آمد. بالأخره، توانستم انواع و اقسام لباس‌های باحال را از خرازی محله‌مان تهیه کنم. همیشه دوست داشتم تیپ خاص خودم را داشته باشم.

خطاب به آقای مارتین گفتم: «عذر می‌خوام، آقای مارتین. از این به بعد، بیشتر حواسم رو جمع می‌کنم.»

نگاهم به کلاسور دختری که کنار دستم بود افتاد. در حال خواندن آواز «دو-ر-می»^۱ از آوای موسیقی^۲ بودیم. صفحه را ورق زدم تا به آن قسمت برسم. پیدا کردن آن صفحه خیلی کار آسانی بود، چراکه آقای مارتین همیشه نُت‌های موسیقی را با رنگ‌های مختلفی برایمان چاپ می‌کرد تا بتوانیم بدون معطلی نُت آهنگ‌ها را پیدا کنیم.